

## اطلس سطوح متناظر مقولات معرفتی (اطلس آگاهی)

بهروز رضایی منش<sup>۱</sup>

### چکیده

پیش فرض<sup>۱</sup>های هستی شناسی، معرفت شناسی، انسان شناسی و روش شناسی علوم انسانی غربی دو بعد عینی گرایی و ذهنی گرایی دارد و سقف معرفتی آن عوالم فراتر از "ذهن" را بر خود مسدود کرده است و در نهایت کلام و حیانی را مُنزَلِ ذهن شعرپردازانه ی بشر قلمداد می کند. الگوی "اطلس آگاهی" با تجمع سطوح متناظر مقولات معرفتی امکان مشاهده و درک آسان پیش فرض ها و معارف هماهنگ و سازگار با یکدیگر را فراهم آورده است. به گونه ای که خواننده می تواند در آن نظام و دامنه و قلمرو و جغرافیای فکری و معرفتی خود را رصد و ارزیابی انتقادی کرده و در صورت لزوم به تصحیح مستمر اطلس آگاهی ها و معارف و جدول اندیشگی خود بپردازد.

### مقدمه

استقرار حاکمیت سیاسی اسلام پس از سده ها توانست "فقه اصغر حداکثری" را مبنای حکمرانی و مدیریت خود قرار دهد. از همان سال های آغازین انقلاب اسلامی نیروهای علمی و فکری انقلاب اسلامی متوجه شد که صدای غالب بر دانشگاه ها اومانستی است و اقدام هایی برای مقابله و تحول در آن آغاز گردید. هدف تحولات تغییر عوامل علم (مدیریت، کارکنان، استادان، دانشجویان، سیاست ها، برنامه ها، درس ها) بود که اثربخشی لازم را نداشتند. مساله این بود که دانشگاهیان اگرچه در سطوح کنش و منش فردی رفتاری موافق با ملاک ها و موازین شریعت داشته اند، ولی در سطح بینش - دانسته یا ندانسته - بر اساس علوم انسانی غربی آموخته شده و با پیش فرض های حاکم بر علوم

---

۱. استادیار گروه مدیریت دولتی دانشگاه علامه طباطبائی

انسانی غربی (هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، انسان‌شناسی و روش‌شناسی) به مشاهده و بررسی پدیده‌های جهان اجتماعی می‌پردازند. این مدعیات در فتنه‌های انتخاباتی ۱۳۸۸ تأیید شدند که متعاقب فتنه‌ها مقام معظم رهبری و دیگر علما خواستار اسلامی‌سازی علوم انسانی و ایجاد تحول سریع در نظام دانشگاه‌ها و بوزره در حوزه‌ی علوم انسانی شدند. محتوای این مقدمه تا اندازه‌ی زیادی انگیزه‌ی نگارنده را برای پرداختن و تدوین سطوح متناظر مقولات معرفتی آشکار می‌سازد.

البته بی‌گمان اسلام با علوم انسانی مخالفتی ندارد. اسلام از آغاز پیدایش مروج علم بوده است. متن (کتاب و سنت) دین بر فراگیری علم صحیح و سودمند تأکید بسیار نموده و مشوق تعقل و تفکر و کسب علم (ولو از بیگانگان و کفار و منافقان و مشرکان) بوده است. هر چند در کنار تشویق به علم آموزی، هر علمی را تأیید نمی‌کند و قیدها و شرط‌هایی (مانند مفید بودن و تجاری نبودن و سیاه نکردن قلب و بهشتی نمودن) برای علم و عقل قایل بوده است (نگاه کنید به: خوارزمی، نه تا سیزده: ۱۳۸۳؛ سروش، ۷۵-۱۱۵: ۱۳۷۹).

اسلام در سده‌های گذشته و در جهان قدیم (پیش از رنسانس)، نه تنها در موقعیت و موضع ضعف و انفعال نبود، بلکه در علم و تمدن‌سازی، صاحب سبک و صادرکننده علم بود. هم‌چنین، در پیش‌فرض‌ها [ی‌هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی، انسان‌شناختی و روش‌شناختی] تعارض و شکاف چشمگیری در بین جوامع اسلامی و مسیحی و یهودی وجود نداشت. بلکه حداقل تا پایان قرن ۱۲ میلادی این اروپاییان بودند که از علم و پیش‌فرض‌های فلسفه‌ی اسلامی حاکم بر علوم ارتزاق می‌کردند. (ژاگک لوگوف، ۳۲-۱۸: ۱۳۷۶)

گسترش علم و تمدن اسلامی، از یک سوی آسیا و دریای مدیترانه و اسکندریه و انطاکیه و حرّان را درنوردید و از سوی دیگر، تا جندی شاپور و مرو رفت. مترجمان مسلمان زبردست در نقل و انتقال تکنولوژی (دانش) و تبادل فرهنگ و معارف متقابل نقش مهمی ایفا کردند.

مسئله مهم این است که مسلمانان موتور محرکه و انگیزه‌ی درونی خود را از کجا به

دست آوردند؟ شاید بتوان گفت که دو متغیر "قرآن" و "رهبری"، دو عامل اصلی بودند که نیرویی عظیم در امت اسلام ایجاد کرد. به گونه ای که با باورهای حاصله از دین و اعتماد به شخصیت رهبران ترس و تردید به خود راه نداده، کوه ها و دریاها را پشت سر گذارده و بر سرما و گرما و مقاومت های نظامی جوامع و دیگر موانع غلبه نمودند. باور به آخرت و اشتیاق شدید برای کوچ از دنیای فانی، آحاد امت را چنان مشتاق شرکت در میادین رزم و جهاد اسلامی کرده بود که نوشیدن شربت شهادت کم ترین بهاء در نزدشان بود. جهاد گران و ایثار گران، طالب لقاء الله<sup>۱</sup> بودند. ایمان و عشق به خدا و وصول به درجات بالاتر و کسب رضایت و رضوان الهی ناشی از "قرآن" و "رهبری" در آنان سرمایه روانشناختی بالایی ایجاد کرد که نتیجه آن حصول حکمرانی بر نیمی از جهان بود. دانشمندان مسلمان به زبان های یونانی، سریانی، پهلوی و سانسکریت تسلط یافته و با انگیزه و اشتیاق فراوان علوم و فنون را از جوامعی فراگرفتند که بر آن ها تفوق نظامی و سیاسی داشتند. به عبارت دیگر نگارنده با قبول رای میشل فوکو مبنی بر ارتباط قدرت و معرفت، بر این نظر است که تفکر معنوی و دنیاگروانه اسلام و رهبری های شایسته بود که منجر به افزایش روزافزون قدرت نظامی و سیاسی و اقتصادی مسلمین و به تبع آن ها کسب علوم بود. مسلمین بی آن که از اصول خود منحرف شوند، در چارچوب اصول عقاید خود علوم عقلی و افکار و دانش های دیگر تمدن ها را جذب نمودند.

### بسوی شکوه

مشکل ما از پس پیدایش جهان جدید و بیداری و رشد و پیشرفت اروپاییان و هجوم

۱. قد خسر الذین کذبوا بقاء الله (انعام: ۳۱)، لعنهم بقاء ربهم یومنون (انعام: ۱۵۴)، فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملاً صالحاً (کهف: ۱۱۰)، ان کثیراً من الناس بقاء ربهم لکافرون (روم: ۸۱)، و الذین بایات الله و لقائه اولئک یشسوا من رحمته (عنکبوت: ۲۳)، انهم ملاقوا ربهم (هود: ۲۹)، یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحاً فملاقیه (انشقاق: ۶)، قال رب ارنی انظر الیک (اعراف: ۱۴۳)، و لا یکلمهم الله و لا ینظر الیهم یوم القیامه (آل عمران: ۷۷)، وجوه یومئذ ناضره، الی ربها ناظره (قیامت: ۲۳)، والیوم الموعود، و شاهد و مشهود (بروج: ۳) و نیز نگاه کنید به کشف المحجوب، ۴: ۲۷، ۱۳۷۴

مقتدرانه آنان به سوی جهان‌های ناشناخته از یک سو، و از سوی دیگر توقف و افول روحیه‌ی قدرت‌طلبی و دنیاگرایی و علم‌جویی و تعقل‌گرایی و تحقیق و تتبع در مسلمین آغاز گردید.

غرب‌زدگی و مرعوبیت ایرانیان مسلمان نیز از زمانی آغاز شد که "شکوه غرب" را دیدیم. شکوه غربی، ذهن و روان و نگرش ایرانی را که به شدت غوطه‌ور در جهان قدیم بود، تحت تاثیر قرار داد. این سوال مطرح است که اگر ایرانیان هنگام ورود و مواجهه و مشاهده "شهر" در کشورهای غربی، در معماری و شهرسازی و علوم و فنون و رفتار فردی و اجتماعی آنان نظم و رفتار و انضباط و قانونمندی و انسانیت و پیشرفت مشاهده نمی‌کردند، آیا ذهن و روان و نگرشی شیفته و مرعوب و غربزده و خویش (وطن و اسلام)‌گریز می‌یافتند؟ منطقاً نه.

در غرب‌زدگی ما همین بس که پوزیتیویسم که مدتهاست در غرب اعتبار دیرین خود را از دست داده است و دیگر نفوذی در محافل علمی ندارد، هنوز در بین دانشگاهیان و فارغ‌التحصیلان دانشگاهی ما به منزله وحی منزل است و در کلاس‌ها به عنوان مبنای علم بودن تدریس می‌شود (احدی و بنی جمالی، نه تا پانزده: ۱۳۷۰) در حالی که غربیان از خود عطشی روزافزون به مکاتب معنوی شرق نشان می‌دهند.

نتیجه‌ای که از این تحلیل به طور منطقی حاصل می‌شود این است که ایران پس از انقلاب اسلامی هم باید به سوی "شکوه اجتماعی" حرکت کند. هرگاه در عمل توانست که جامعه و شهرهایی بسازد که در آن‌ها شهروندان و گردشگران با مشاهده‌ی امور قابل مشاهده (معماری و شهرسازی علوم و فنون و رفتار و روابط اجتماعی قانونمند) و امور غیرقابل مشاهده (پدیده‌های فرهنگی) احساس شکوه کنند، آن‌گاه در پی مصنوعات فکری و فنی بیگانه نخواهند رفت.

### بداینبالی علوم انسانی

"علوم انسانی غربی" از همان آغاز پیدایش، برخلاف علوم طبیعی بختیار و نیکو اقبال نبود. نگارنده در این جا توانسته است به چهاردسته از معارضان علوم انسانی غربی اشاره کند:

نخستین مخالفت ها با علم بودن علوم انسانی، آنگلساکسون (پوزیتیویست) ها بودند که با ذهنی و فاقد عینیت (به عنوان سنگ بنای تفکر علمی) شناختن موضوع های مورد مطالعه و بررسی علوم انسانی و نداشتن ابزارها و روش های دقیق و قابل اطمینان برای گردآوری داده ها و اطلاعات مورد نیاز، ماهیت علوم انسانی و یافته های اش را فاقد صلاحیت و اعتبار دانستند.

دوم، باید از فیلسوفان علم قاره ای (اروپایی) به ویژه منتقدین آلمانی با سنت غالب فکری «ذهنی» گرایی اشان یاد کرد که از اساس با نگاه تک ساحتی انداختن علوم انسانی به انسان و تاکید محض بر روش شناسی های کمیت گرایانه ی پوزیتیویستی در مطالعات علوم انسانی مخالفت داشتند. برجسته ترین این دسته ماکس وبر بود که روش های کمی را در "درک نیات فاعلان و بازیگران جهان اجتماعی" (که از آن به عنوان هدف اصلی علوم اجتماعی یاد می کرد) فاقد اثربخشی لازم می دانست. وبر روش کیفی فرشتنه<sup>۱</sup> (به معنی تفهیمی یا همدلی یا درون فهمی) را به عنوان روشی موثر ابداع و مطرح نمود.

سومین دسته از مخالفان جدی علوم انسانی غربی مارکسیست ها بودند که علوم انسانی غربی را مولود نامشروع سرمایه داری می خواندند. به نظر آنان نظریات علوم انسانی غربی توجیه کننده ی مقاصد و کارکردهای نظام سرمایه داری و در پی تحمیل توده های مردم است.

---

۱. Verstehen با معادل های انگلیسی Empathy و Understanding که در زبان فارسی به تفهیمی، همدلی و درون فهمی برگردانده شده اند.

و بالاخره چهارمین دسته از مخالفان علوم انسانی غربی علماء و نظریه پردازان انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ می باشند که پس از پیروزی، به دلیل ناسازگار دانستن پیش فرض ها و آموزه های علوم انسانی غربی با پیش فرض ها و آموزه های انقلاب و اسلام، به مخالفت با علوم انسانی غربی پرداختند. آنان همواره با احساس نگرانی از تبعات و آثار وضعی آموزه های علوم انسانی غربی بدنبال گرفتن زهر این علوم می باشند و از این جهت در تعقیب دو رویکرد ۱- تغییر (حذف ناهمگنی ها) و ۲- تاسیس علوم انسانی اسلامی (به عنوان نظامی علمی نوینی در عرصه علوم انسانی) هستند..

### سوال اصلی

۱- اطلس آگاهی علوم انسانی اسلامی چه ویژگی هایی دارد؟  
روش شناسی: در تدوین پیش فرض ها و مقولات از روش توصیفی - تحلیلی (فلسفی) استفاده شده است.

### نقشه ی راه

نگارنده نخست به معرفی پیش فرض های علوم انسانی غربی پرداخته و سپس "اطلس آگاهی" خود را ارائه کرده است. سعی بسیار به عمل آمد تا در ارائه و نگارش پیش فرض ها از "نگرش ها و معارف اسلامی" استفاده شود. از بین مقولات گردآوری شده تنها پیش فرض های هستی شناسی، معرفت شناسی، انسان شناسی و روش شناسی، فلسفی هستند. بعضی دیگر از مقولات و سطوح اشان از شاخه های دیگر علوم و معارف اخذ کرده اید که به دلیل متناظر بودن سطوح آن ها و سازگاری درونی آن ها در کنار هم قرار گرفتند. بدیهی است که هر گزاره باید توان دفاع منطقی از خود در برابر سوال های انتقادی را داشته باشد و در غیر این صورت باید حذف شوند.

بنابراین و به طور مثال اگر خواننده ی محترم پرسد مگر می توان به عوالم حس و برزخ و ملکوت (لطفاً به بخش پیش فرض های علوم انسانی اسلامی - ایرانی در همین نوشته مراجعه شود) به عنوان محمولات هستی شناختی "انگشت اشاره" دراز کرد؟ در برابر چنین نگرش انتقادی باید گفت: اولاً پیشفرض های فلسفی مزبور چون مدل "سه جهان" یا

"جهان های سه گانه" کارل پوپر است.<sup>۱</sup> یعنی این که این مفاهیم را می توان به عنوان "جهان سه" محسوب کرد زیرا حداقل می توان آن ها را به عنوان "محصولات جهان دو" نگرست. و هر چند صحیح تر آن است که آن را به عنوان هستی شناسی حاصل از متن و ادبیات دینی ارزیابی نمود و باور به آن ها را از ضروریات دینداری (باور به دو عالم غیب و شهادت) قلمداد کرد.

با شکست و فروپاشی مبانی فلسفی و اجتماعی مدرنیته (عقل گرایی و تجربه گرایی محض)، ظهور پارادایم پست مدرنیسم، سرعت گرفتن تئوری سازی فراعقلانی و پست مدرن و افزایش پذیرش روانی جامعه نسبت به مفاهیم و پدیدارهای غیرعینی و نامحسوس و غیرعقلانی، خیز علوم انسانی غربی به سوی پارادایم های انسان گرایانه و هرمنوتیک و پدیدارشناسانه چنان پیش می رود که دانشمندی چون فرد لوتانز در کتاب رفتار سازمانی خود ذیل "اسطوره ی عقلانیت" از شکسته شدن ابهت عقلانیت می نویسد. (لوتانز، ۲۰۱۰) و گیسون بوریل و گرت مورگان در کتاب پارادایم های جامعه شناختی و تجزیه و تحلیل سازمان<sup>۲</sup> نشان می دهند که چگونه نظریه های فراعقلانی و انسان گرایانه و ذهنی اگزیستانسیالیستها و پدیدارشناسان و تحلیل گران هرمنوتیک در حال گرفتن میدان از دست کارکردگرایان و ساختارگرایان می باشند. آنان با ترسیم مدل هایی، توسعه ی تئوری های ذهنی گرا و آخرین وضعیت پیش فرض های "هستی شناسی، معرفت شناسی، انسان شناسی و روش شناسی" غربی را گزارش می کنند (شکل شماره یک).

---

۱. جهان یک جهان فیزیکی (طبیعی) است، جهان دو جهان ذهن و روان است و جهان سه جهان فرآورده های ذهن بشری (مسائل و نظریه های علمی، آثار هنری، ارزش های اخلاق و سازمان های اجتماعی) است. (پوپر، ۱۳۷۵: ۱۲۴-۱۳۱)

1. Burrell, G., & Morgan, G. (1979).

# ۱-پیش فرض های علوم اجتماعی غربی

گیبسون بوریل و گرت مورگان با نوشتن "پارادایم های جامعه شناختی و تجزیه و تحلیل سازمانی" (۱۹۷۹) در جستجوی "یک چارچوب" برآمده و توانسته اند با معرفی پیشفرض های علوم اجتماعی یک «گفتمان» مفید و توضیح دهنده بیافرینند. (بوریل و مورگان، ۱: ۱۳۸۳) آنان ادعای اصلی خود را این گونه بیان کرده اند: «ادعای محوری ما این است که تمام نظریه های سازمان مبتنی بر فلسفه ای از علم و نظریه ای از جامعه است» (بوریل و مورگان، ۹: ۱۳۸۳). این گزاره، شاید به اقتناع نظری و روانی بعضی از دانشگاهیان پوزیتیویست وطنی کمک کند تا توهم و آموزه ی مندرس «بیطرفی علم» را رها سازند و بپذیرند که دانشمندان و به تبع آنان تنوری ها (خواه علوم تجربی و خواه علوم انسانی) از پیش فرض هایی تغذیه می کنند و اساسا هیچ علمی فارغ از پیش فرض، وجود خارجی ندارد.

(شکل شماره یک) "طرحی برای تحلیل پیشفرض های علوم اجتماعی"



مآخذ: (بوریل و مورگان، ۱۳: ۱۳۸۳)

به نظر بوریل و مورگان، تمام دانشمندان علوم انسانی با توجه به پیشفرض های صریح یا ضمنی در باره ی ماهیت جهان اجتماعی موضوع های خود را بررسی می کنند. چارچوب آنان (نک. شکل شماره ی دو) از دو بُعد ۱- فلسفی (عینی - ذهنی) و ۲- جامعه شناختی

(تغییر گرا و نظم گرا) تشکیل شده است.<sup>۱</sup>

۱- پیش فرض های هستی شناختی: پیش فرض هستی شناسانه جوهر پدیده ها را مطالعه می کند. سوال های هستی شناختی مانند: آیا واقعیت مورد مطالعه خارج از فرد است یا این که واقعیت محصول ذهن اوست؟<sup>۲</sup> آیا واقعیت ماهیتی عینی دارد یا محصول شناخت فرد است؟

۲- پیش فرض های معرفت شناختی: که با نوع اول نیز مرتبط است ماهیتی معرفت شناسانه دارند. این دسته از پیش فرض ها به زمینه های دانش و چگونگی شناخت انسان از جهان خارج مربوط بوده و حاصل آن را به صورت دانش به هم نوعان خود منتقل می شود. مانند: به چه اشکالی از دانش می توان دست یافت؟ چگونه می توان درست را از نادرست یا صحیح را از غلط تشخیص داد؟ آیا دانش تنها ماهیتی عینی دارد یا می تواند ماهیت ذهنی نیز داشته باشد؟ که پاسخ به این سوالات اخیر به عقاید و بینش انسان بستگی دارد. آیا تحصیل دانش امری همگانی است یا به تجربه ی شخصی متکی است؟

۳- پیش فرض های انسان شناختی: این پیش فرض ها به مسئله ی جبر و اختیار و جبرگرایی و اختیارگرایی و به رابطه ی بین انسان ها و محیط زیست اشان توجه دارد. آیا انسان محصول محیط است یا خالق آن؟ آیا انسان موجود شرطی شده (از طریق عوامل و شرایط خارجی) است یا نه، انسان با داشتن اختیار و اراده می تواند با پذیرش نقش محوری

---

۱. توضیحات بوریل و مورگان نشان دهنده ی صحت تشخیص و تذکرات مشفقانه ی مقام رهبری، و حکیمان مسلمانی چون مصباح یزدی، عبدالله جوادی آملی و دیگران است. به یاد می آوریم که اغلب دانشگاهیان ایران، آراء و تأکیدات مکرر این بزرگان در خصوص بومی (ایرانی - اسلامی) سازی علوم انسانی را "سیاسی" ارزیابی کرده و با خواسته ی آنان همدلانه مواجهه نکرده اند که به باور نگارنده این ناهمراهی بیش از آن که "دلیل" (استدلال های منطقی) داشته باشد، علل (روانشناختی و اجتماعی) دارند که باید بررسی علمی شود.

و خلاقانه، محیط و زندگی خود را مدیریت و کنترل کند؟ آیا انسان عروسک خیمه شب بازی است یا عروسک گردان است؟

۴- پیش فرض‌های روش شناختی: همان طور که پیداست تمامی پیش فرض‌ها با یکدیگر رابطه‌ی مستقیمی دارند. از پیامدهای مهم پیش فرض‌ها این است که هر یک روش‌شناسی خاص خود را تولید و خلق می‌کنند. آن‌ها می‌گویند که چگونه و با استفاده از چه روش یا روش‌هایی باید دانش مورد نیاز در باره‌ی جهان اجتماعی را به دست آورد. پیش فرض‌های یاد شده برای افراد انسانی (محققان و به تبع آنان نظریه‌های تولیدی در علم) هستی‌شناسی‌ها، معرفت‌شناسی‌ها، انسان‌شناسی‌ها و روش‌شناسی‌های متفاوتی را به وجود می‌آورند. روش‌شناسی ناشی از معرفت‌شناسی علوم طبیعی با روش‌شناسی ناشی از علوم اجتماعی متفاوت است. چهار پیش فرض بالا در شکل (۱) آمده است.



شکل (۲) تعیین جایگاه تئوری‌ها بر اساس چهار پارادایم جامعه‌شناختی، مأخذ: گیسون بوریل و گرت مورگان، ترجمه‌ی نوروزی (۱۳۸۳: ۴۸)

بوریل و مورگان توانستند نشان دهند که چه ارتباطی بین هر یک از نظریه‌ها و مکاتب سازمان و مدیریت با ابعاد فلسفی و جامعه‌شناختی آن‌ها وجود دارد: "نظریه‌های علوم

اجتماعی برحسب چهار پارادایم اصلی طبقه بندی و تفکیک شده اند. هر یک از این پارادایم ها بر مجموعه های متفاوتی از پیشفرض های فرانظری در باره ی ماهیت علوم اجتماعی و ماهیت جامعه استوار شده است. هر پارادایم نظریه ها و دیدگاه هایی را ارائه می دهد که در تقابل بنیادی با نظریه ها و دیدگاه های ارائه شده در پارادایم های دیگر است" (بوریل و مورگان، ۱-۲: ۱۳۸۳).

روش شناسی بوریل و مورگان در مطالعه و ارائه ی پارادایم های جامعه شناختی و تجزیه و تحلیل سازمان "روش شناسی فلسفی" (قیاسی/استدلالی) است: "ما استدلال خواهیم کرد که برای سهولت می توان علوم اجتماعی را بر اساس چهار مجموعه از پیش فرض «هستی شناسی»، «معرفت شناسی»، «ماهیت انسانی» و «روش شناسی»، مفهوم سازی کرد" (بوریل و مورگان، ۹-۲۰: ۱۳۸۳).

تحت چنین گفتمانی و رویارویی با ماهیت پیش فرض ها، رهیافت ها و نگرش ها و رویکردهای جدیدی را فراروی علوم اجتماعی می گشاید، از سطح ظاهری عبور می کند و به نقش بنیادی و حیاتی چهارچوب مرجع دانش و دانشمند در ایجاد نظریه و پژوهش تاکید می کند. نظریه پرداز باید بتواند از پیش فرض هایی که دیدگاه و تئوری او بر آن ها بنا شده اند، آگاهی کامل داشته باشد. برای کسب این آگاهی او باید سفری عقلایی به حوزه ی خارج از قلمرو آشنای خود داشته باشد و از ماهیت مفاهیمی که تعیین کننده دامنه و مرز دیدگاه و تئوری او هستند، مطلع شود. معنی ساده ی این کلام این است که دانشمندان رشته های علوم انسانی ناگزیر و ناگزیر هستند که سری به فلسفه بزنند و به میزان لازم و کافی با الفبا و ادبیات فلسفی آشنایی بدست آورند، در غیر این صورت توانایی ارزیابی و داوری و تصمیم گیری درست درخصوص پیش فرض های فلسفی حاکم بر نظریه ی خود را نخواهند داشت. هرچند که معمولاً نظریه پردازان سازمان هیچ گاه به طور صریح در باره ی پیش فرض هایی که نظریه را پوشش می دهند، سخن نمی گویند (بوریل و مورگان، ۴: ۱۳۸۳). اما آن ها چه از پیش فرض های فلسفی و جامعه شناختی سخن بگویند یا نه و یا چه از آن ها آگاه باشند یا نه، موجب نمی گردد که نظریه تحت پیش فرض های هستی شناختی، معرفت شناختی، انسان شناختی و روش شناختی خاصی قرار

نداشته باشد. بدیهی است پاسخ‌های بوریل و مورگان به پیش‌فرض‌های چهارگانه علوم اجتماعی برخاسته از مبانی فلسفی غرب است. در این جا مناسب است که این پرسش مطرح گردد که چون تمام تئوری‌های علوم انسانی غربی هستند یعنی از پیش‌فرض‌های غربی برخوردارند، حذف یا عدم حذف یک تئوری بر اساس چه ملاک‌ها و معیارهایی صورت پذیرد؟ "چگونه مجاز به حذف یا عدم حذف یک تئوری علمی [غربی] هستیم؟ بر چه اساسی ورود یک تئوری را به نظام علمی ایران اسلامی را مجاز یا غیرمجاز بدانیم؟" به نظر راقم سطور علاوه بر شناسایی نوع نظریه و جایگاه پارادایمیک آن (مثلاً نشان داد که نظریه به کدام پارادایم کارکردگرایی (لیبرالیستی)، ساختارگرایی (مارکسیستی)، انسان‌گرایی (اگزیستانسیالیستی)، هرمنوتیک و پدیدارشناختی تعلق دارد) باید پیش‌فرض‌های تغذیه‌کننده‌ی نظریه‌ها و کارکردهای مثبت و منفی (کزکارکردی‌های) آن کاویده و بررسی و کشف شود.

#### اطلس آگاهی یا اطلس سطوح متناظر مقولات معرفتی

در نسخه‌ها (ورژن‌ها)ی قبلی این نوشته عنوان "الگوی برای هماهنگ‌سازی سطوح هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، انسان‌شناسی، روش‌شناسی و..." استفاده و ارایه کرده بودم که به علت طولانی بودن آن و تنوع ستون‌های جدول پیشنهادی، نگارنده پس از بررسی و مشورت با تعدادی از دوستان به استفاده از واژه‌ی "اطلس" گرایش یافتم و بر اساس آن عنوان‌های "اطلس معرفت" یا "اطلس سطوح متناظر مقولات معرفتی" نوشته شد. در چند روز اخیر مواجه با اصطلاح "اطلس آگاهی"<sup>۱</sup> استانیسلاو گروف<sup>۲</sup> (شایگان، ۲۶۵: ۱۳۸۰) شدم و از همخوانی و مشابهت آن با موضوع حاضر و پیشنهاد دریافتی‌ام خوشحال شده و تصمیم بر استفاده از آن گرفتم. منظور از اطلس گردآوردن مجموعه‌ای از مطالب مرتبط به هم در یک جا است. در طرح حاضر سطوح مفاهیم و مقولات به صورت متناظر گرد آمده‌اند.

1. "Cartography of Consciousness

2. Stanislav Crog

نگارنده در "اطلس هماهنگی سطوح مقولات معرفتی" تلاش به ارایه و گنجاندن هم پیش فرض های چهارگانه ی هستی شناسی، معرفت شناسی، انسان شناسی، روش شناسی بوریل و مورگان بر اساس منابع اسلامی گردیده و نیز دیگر مقولات (بدون توجه به اسلامی بودن یا نبودن) را اضافه نموده است و در این کار تنها به معقولیت و سازگاری درونی آنها توجه کرده است.

علامه سید محمدحسین طباطبایی نیز در کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم پدیده ها و مفاهیم و ادراکات را همانند فیلسوفان یونانی و غربی به دو دسته ی حقیقی یا واقعی (که در خارج از ظرف ذهن مصداق و با واقع مطابقت دارند) و اعتباری یا ذهنی (که در خارج مصداق واقعی ندارند و عقل برای آن ها مصداق اعتبار می کند) تقسیم کرده است. (طباطبایی، ۲۵: ۱۳۳۲) بر این اساس نگارنده ضمن ارایه "پیش فرض های غربی"، در نوشتار حاضر سعی کرده است تا سطوح هماهنگ "پیش فرض های بومی (اسلامی- ایرانی)" را در زمینه های هستی شناسی، معرفت شناسی، انسان شناسی، روش شناسی، دین شناسی و اخلاق و .... معرفی نماید. (نک. جدول شماره ی یک)

نگارنده معتقد است دانش آموختگان با درک دو دسته پیش فرض های غربی و اسلامی-ایرانی خواهند توانست توان ذهنی و چهارچوب نظری مناسبی برای نقد و ارزیابی و مواجهه با تئوری های تولیدی در علوم اجتماعی از جهت هماهنگ بودن یا هماهنگ نبودن با مبانی اسلامی را پیدا کنند.

جدول (۱) اطلس هماهنگی مقولات سه سطحی در علوم انسانی ایرانی - اسلامی

| هستی شناسی      | معرفت / ادراک شناسی | انسان شناسی      | روش شناسی      | هوش         | دین        | دینداری          | اخلاق                         | نفس             | درجات تقوا                    |
|-----------------|---------------------|------------------|----------------|-------------|------------|------------------|-------------------------------|-----------------|-------------------------------|
| نور / عقول مجرد | قلبی                | روح              | شهودی / وحیانی | معنوی       | عقاید      | عارفانه          | فضیلتی / غایتگرا              | قدسی / مطمئنه   | خاص / الخاص / قطع تعلقات قلبی |
| مثل             | عقلی                | ذهن / نفس / روان | عاطفی / هیجانی | عقلی        | اخلاق      | محققانه / عقلی   | حداکثر کردن سود اجتماعی       | انسانی / لوازمه | خاص / رعایت اخلاقیات          |
| ماده            | حسی                 | بدن              | حسی و نقلی     | فکری / عقلی | احکام عملی | عامیانه / تقلیدی | حداکثر سازی سود شخصی / خودگرا | حیوانی / اماره  | عام / رعایت حدود شرعی         |

(طرح از بهروز رضایی منش، ۱۳۹۱)

با توجه به پیش فرض های مطرح در طرح بوریل و مورگان، نگارنده پیش فرض های هستی شناختی، معرفت شناختی، انسان شناختی و روش شناختی در تفکر اسلامی را بر اساس الگوی سه سطحی ارایه می نماید. ممکن است این پرسش به ذهن خواننده ی این نوشتار برسد که چرا پیش فرض های بررسی شده از منظر تفکر اسلامی در سه سطح تنظیم شده است؟ و چه اصراری بر این کار وجود داشته است؟ پاسخ راقم سطور این است که برای سطح بندی سه گانه هیچ عمد خاصی وجود نداشته است. نگارنده به هنگام مطالعه ی در متون مختلف معارف اسلامی و حتا غیر آن (مانند سطوح سه گانه هوش)، به طور تصادفی متوجه سه سطحی بودن اغلب مفاهیم مورد نظر گردید. به عبارت دیگر، نگارنده در طی مطالعات خود دریافت که نویسندگان متون اسلامی بدون داشتن ارتباط سازمان یافته ای با یکدیگر مقولات را در سطوح مفهومی سه گانه بیان کرده اند.

### سطوح سه گانه مقوله ی هستی شناسی

#### ۱-عالم طبیعت:

در قوس نزولی آخرین مرتبه از مراتب هستی عالم طبیعت است که شامل همین موجودات خاکی گیاهان و نباتات می شود و برخلاف موجودات عالم مثال دارای ماده و صورت هستند از عالم طبیعت به عالم اجسام یا عالم ناسوت نیز یاد کرده اند تفاوت این عالم با عالم مثال در این است که موجودات مثالی تغییر و تحول ندارند و اگر تغییری هم صورت بگیرد این تغییر و تحول از نوع تغییر صورتی به صورت دیگر نیست بلکه از نوع تربت وجودی است. نگارنده برای بیان طرح خود سطوح عوالم یا هستی شناختی را از پایین به بالا تدوین و شماره گذاری کرده است.

#### ۲-عالم مثال:

عالم مثال بالاتر از عالم طبیعت و پایین تر از عالم عقول مجرده است. مرتبه ی مثال، معلول عقل و علت مرتبه ماده و مادیات می باشد. عالم مثال بسته به مرتبه ی خودش نقصی ندارد و تمام کمالات لازم در آن مرتبه را دارا می باشد چون پرتو و جلوه عالم عقلی است، نقص ها و کمبودهایش به خاطر آن است که این عالم معلول عالم عقلی است و طبعاً ضعیف تر از آن خواهد بود این ضعف اجتناب ناپذیر بوده و رفعش ناممکن است. این ضعف لازمه وجود این مرتبه است و اگر این ضعف نباشد این عالم همان عالم عقلی خواهد بود نه عالم مثال.

اثبات عالم مثال یا برزخ از دیدگاه سهروردی (شیخ اشراق)

حکیمان مسلمان در نوشته های خود به عالم مثال یا برزخ پرداخته اند. سهروردی برای اثبات این عالم ابتدا مقدمات زیر را مطرح می کند: الف: صور خیال از نوع صور محسوس نیستند، زیرا دارای مکان و محل نبوده و در برخی موارد از طریق مظاهر مورد مشاهده اشخاص واقع می شوند. ب: صور خیال را نمی توان در زمره ی امور معدوم به شمار آورد زیرا یک امر متصور و ممتاز نیست. ج: صور خیالیه در ذهن انسان نیز جایگزین نمی باشند زیرا انطباع کبیر در صغیر محال است و این سخن در مورد صور خیالیه ای که از ذهن انسان

بزرگتر می‌باشند صادق است. د: صور خیالیه در عالم عینی قرار ندارند زیرا اگر در عالم عینی تحقق داشته باشند هر انسانی باید قادر به تجربه و درک آن‌ها باشد در حالیکه این سوء قابل مشاهده عینی افراد نیست. از این رو، می‌توان گفت صور خیالیه موجود و محقق‌اند اما نه در عالم عینی و نه در عالم ذهن، این مورد در عالم عقول نیز هستی ندارند چون در عالم عقل بعد، کم و کیف راه ندارد. پس باید گفت صور خیالیه در موطن و عالم دیگری جای دارند که همان عالم مثال یا خیال منفصل است عالم مثال برای اولین بار در فلسفه فارابی مطرح می‌شود وی برای حل مسئله وحی وجود عالم را مفروض می‌گیرد به نظر فارابی پیامبر از طریق عالم خیال به عقل فعال می‌پیوندند و علم گذشته و آینده را از عقل فعال می‌گیرد. عالم مثال در فلسفه ی سهروردی نام "عالم هورقلیا" را به خود می‌گیرد که در "اقلیم هشتم" واقع است. نفوس بشری در ارتباط دائم و همیشگی با این عالم هستند به طوری که راهیابی به عالم عقول و برتر از آن عالم حکومت نیز از طریق این عالم امکان‌پذیر است از سوی دیگر فرشته‌گان که در عالم عقل قرار دارند از این عالم واسطه در جهت ارتباط با عالم ماده بهره می‌جویند.

### ۳-عالم عقل:

مرتبه ی وجود عقلی برترین مراتب وجود امکانی و نزدیک ترین آن به واجب تعالی است و چون مجرد از ماده است بنابراین یک فرد بیش تر ندارد. مرتبه ی وجود عقلی به طور مستقیم و بدون واسطه معلول واجب تعالی است و خودش واسطه ای برای آفرینش عالم پایین تر از خود یعنی "عالم مثال" است. نظام حاکم بر مرتبه ی "عالم عقل" سایه و جلوه ی نظام ربانی است که در عالم ربوبی یعنی عالمی که همه ی زیبایی‌ها و کمالات را در بر دارد مستقر است. بنابراین نظام عقلی نیکوترین نظام ممکن و استوارترین آن است و بعد از آن عالم مثال است. نظام عالم وجود کوچک ترین نقصی را نمی تواند تحمل کند. هر چیزی چنان است که در علم حق تعالی نوشته شده است.

## عوالم هستی

### ۱- عالم عقول مجرده:

موجودات مجرد از ماده و صورت می‌گویند که بنام عالم جبروت مشهور است و مرحوم مصنف در وجه در حاشیه بیان نموده‌اند. الف: آنکه جبروت مشتق باشد از جبر به معنای قهر و تسلط چون این عالم بر تمام عوالم قاهر و مسلط است از این رو به این نام موسوم شده. ب: آنکه جبروت مشتق باشد از جبر به معنای تدارک و جبران نمودن

۲-عالم دوم را عالم ملکوت می‌نامند که ملکوت دارای معنای اعم و اخص می‌باشد. ملکوت به معنای اعم: عبارت است از مجموع عالم غیب و ماوراء عالم شهود. ملکوت به معنای اخص: و از نظر حکمای اشراق عالم شال و به عقیده مشائیان صور خیالیه فلکیه می‌باشد. منظور از مثال موجوداتی عقلانی هستند که نمونه وجود طبیعی موجودات هستند و موجودات طبیعی تمام از ترشحات فیض او هستند به عبارت دیگر عالم مثال، عالم حافظ نوعیت موجودات می‌باشد عالم ملکوت بر ۲ قسم است: اعلی و اسفل ملکوت اعلی همان نفوس کلیه و حکومت اسفل همان عالم مثال می‌باشد.

۳-سوم عالم مُلک: که عبارت است از عالم اجسام و به آن عالم ناسوت و شهادت نیز گفته می‌شود. و بین این سه عالم به عقیده مرحوم لاهیجی ۲ برزخ حائل است. ۱-عالم ارواح و مُثل نوریه که حائل و برزخ بین جبروت ملکوت است. ۲-عامل مثال و اشیاء حادثیه که برزخ بین عالم ملکوت و فلک می‌باشد.

### معرفت شناسی :

حکیمان مسلمان تصورات را بر اساس قوای ذهنی به ۱- تصورات حسی، ۲- تصورات خیالی و ۳- تصورات عقلی تقسیم می‌کنند. اگر چه در تعداد این قوا میان فیلسوفان اختلاف نظر وجود دارد، اما اینکه ذهن دست کم سه قوه: حس، خیال و عقل را دارد، مورد وفاق حکماست. تفاوت اساسی تصورات حسی و خیالی با تصورات عقلی، در کلیت و جزئیت است. ویژگی معقولات، کلیت و شمول آن هاست. حال آن که محسوسات و متخیلات جزئی هستند. از نظر فیلسوفان، ذهن آدمی در فرایند شناخت نه منفعل محض

است و نه فاعل تام، بلکه هم فاعل است و هم منفعل. آدمی در ابتدای خلقت فاقد هر نوع علم و ادراک و اساساً فاقد ذهن است. فرآیند شناخت با به کار افتادن حواس، اعم از "حواس ظاهری" و "حواس باطنی"، آغاز می‌شود. بدین ترتیب با پدید آمدن صورحسی، ذهن ساخته می‌شود. پس از تحقق صورت های "حسی"، قوه "خیال" به کار می‌افتد و صورت های خیالی صور پیشین در مرتبه خیال پدید می‌آید. بعد از این مرحله، نوبت فعالیت قوه "عقلانی" است. صورت های عقلی مدرکات، در این مرحله در مرتبه عقل منعکس می‌شود. در طی این سه مرحله، نقش ذهن جز پذیرش صور چیز دیگری نیست. بعد از طی سه مرحله یاد شده، نفس آدمی - که اینک واجد ذهن و دستگاه ادراکی است - قدرت ایفای نقش فاعلیت را در فرآیند شناخت پیدا می‌کند. (طباطبائی، ۱۳۵۸، ج ۲، ص ۱۸۷؛ مطهری، ۱۳۶۹، ج ۳، ص ۲۸۳؛ مصباح یزدی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۱۷۶)

### انسان شناسی

سه سطح اصلی انسان بر اساس طرح حاضر عبارتند از:

۱- بدن که قابل مشاهده است و از راه علم و عقل (قانون) امور آن بررسی و تنظیم می‌شود.

۲- روان: به حیطه ی صفات و رفتار فردی روان گفته می‌شود. اسلام با دادن دستورالعمل های اخلاقی برای تعادل بخشی به این سطح می‌کوشد. احساسات، عواطف و هیجانات متعلق به روان هستند. بایدها و نبایدهای اخلاقی تنظیم گر این سطح است. این سطح عهده دار احساسات و ویژگی های شخصیتی انسان است. از دیدگاه اسلامی انسان با اعمال خوب و بد خود بدن برزخی خود را می‌سازد که هم در این دنیا و هم در دنیای برزخ پس از مرگ آثار افعال اخلاقی انسان آشکار می‌گردد و زندگی این جهانی فرد را خوب یا بد می‌سازد. احساسات منفی مانند ترس، خشم، افسردگی یا هرگونه ناراحتی موجب به هم ریختگی روان انسان می‌شود. به هر میزان رفتار اخلاقی انسان به صفات خوب حرکت کند، روان انسان خوب تر می‌شود. هم چنین میدان عمل و نفوذ شیطان در این سطح (روانیات) قرار دارد.

۳-روح یا عقل : اصلی ترین عامل سازنده هویت انسان است. بلکه گفته اند که انسان روح است نه جسد. روح از عالم امر است و به آن جا تعلق دارد. از آن جا آمده و به آن جا باز خواهد گشت.

### روش شناسی

۱-روش شناسی حسی

۲-روش شناسی عقلی / نقلی . بنابر نظر جوادی آملی عقل و نقل در عرض یکدیگرند و هر دو ذیل وحی می باشند.

۳-روش شناسی وحیانی و الهامی و شهودی

### درجات مسلمان (تقوا):

درجات مسلمان: یعنی تسلیم شدن در برابر خدا و فرمان های الهی که خود بر سه نوع است:

۱- بدنی: تسلیم بدنی

۲- عقلی: تسلیم عقلی

۳- قلبی: تسلیم قلبی

### سطوح تقوا :

۱- عام : کسی است که به الله و نبوت و آخرت اعتقاد دارد و بدن او تسلیم نظام حقوقی (احکام عملی) اسلام است. ولی سقف تقید او حداکثر در رعایت دستورات، اوامر و نواهی (واجبات و محرمات) شریعت است. می توان نام او را "مسلمان" نهاد و گفت او در حد علم الیقین قرار دارد. این مسلمان در تسلیم بدنی است.

۲- خاص: کسی که در این سطح قرار دارد علاوه بر مواظبت بر انجام واجبات و ترک محرمات می کوشد تا دستورات اخلاقی دین را رعایت کند. می توان او را "مومن" خواند. این مسلمان در پی کشف مقاصد و عقلایی بودن و چون و چرا کردن در مفاهیم و عناصر دین است.

۳- خاص الخاص: چنین دینداری علاوه بر تسلیم بدنی، و عامل بودن به احکام عملی و مراقبت بر اخلاقیات، پیوسته در حال توجه و مراقبه درونی قرار دارد و از امور شبهتناک پرهیز می‌کند. او در درجات توکل، تسلیم و رضا قرار دارد. عقلش تسلیم و بنده و راضی شده است. دچار شک و تردید نمی‌شود و اعتراضی به افعال خالق حکیم ندارد. سنخیت روحی او با عوالم روحی زیاد شده است و خود را ابزار و مجرای برای خداوند قرار داده است تا خداوند از کانال او مقاصدش را اجرا کند. او را محسن گویند.

### سطوح سه گانه دین:

گزاره‌ها و آموزه‌های دین معطوف به سه حوزه و سه سطح زیر است:

۱- بینش / عقاید / ذهن / شناخت

۲- منش / اخلاق

۳- کنش / احکام (علی اکبر رشاد، ۱۳۸۳: ۱۳۰)

### اخلاق شناسی

اخلاق تنظیم رابطه‌ی رفتاری انسان است با خود، دیگری (انسانها و محیط زیست) و خدا. اخلاق چگونگی (بایدها و نبایدهای) رفتاری یا چگونه رفتار کردن است. در این ارتباط سه سطح مورد توجه است:

۱- اخلاق فضیلت گرا یا غایت گرا یا اخلاق عشقی و عرفانی:

طریقت به جز خدمت خلق نیست / به تسبیح و سجاده و دلق نیست (سعدی بوستان باب اول در عدل و تدبیر و رای)

۲- اخلاق وظیفه گرایی یا بیشینه سازی سود اجتماعی یا اخلاق جمع گرا: این اخلاق مانند اخلاق وظیفه گرایی ایمانوئل کانت است. فرد در این اخلاق بالاترین سود را برای بیشترین مردم می‌طلبد. و انجام کنش‌های اخلاقی را برای خود یک وظیفه می‌داند.

۳- اخلاق خود گرا یا بیشینه سازی سود شخصی:

کسانی که با توسل به «بیشینه‌سازی سود شخصی» از اخلاق گریزان‌اند، حتماً اگر فقط به دنبال سود شخصی خود باشند، باز هم باید به پاره‌ای از محدودیت‌های اخلاقی پای‌بند

باشد و هیچ گریزی از اخلاقی زیستن وجود ندارد. البته باید تأکید نمود که این فقط آغاز راه است و کمندی است برای نشان دادن همگان بر سر سفره پرخیز و برکت اخلاق. سقف آرمانی اخلاق آن است که آدمی «من» خویش را تا گستره گسترده هستی بگستراند و نسبت به همه موجودات «حس همدلی» داشته باشد.

اکثر مردم در کنش های فردی و معیشتی خود ناگزیر از استفاده از این اخلاق هستند. افراد این سطح حتا اگر سودای سر بالا نیز نداشته باشند ناگزیر از اخلاقی زیستن هستند. آن ها حتا اگر بخواهند تنها برای تامین هدف «بیشینه سازی سود شخصی» بکوشند و حتا اگر هدف «بیشینه سازی سود اجتماعی» را دنبال نکنند، باید به بایست و نبایست های اخلاق سطح "بیشینه سازی سود فردی" ملتزم شوند و به پاره ای از قواعد اخلاقی تن بنهند، در غیر این صورت، موجب از هم گسیختگی اعتماد و انسجام اجتماعی شده و هم به خود و هم به جامعه آسیب می رسانند. جامعه ای که افراد آن به "قواعد اخلاقی" (چه در کنش فردی و چه در کنش حرفه ای) پای بند نباشند و به آسانی از دیگران سواری بگیرند و دروغ بگویند و غیبت کنند و تهمت بزنند و ... امنیت و جمعیت خاطرش را از دست خواهد داد و دیگر هیچ فردی در آن احساس آرامش نخواهد کرد و سامان امور در آن هیچ گاه به سامان نخواهد شد.

#### نفس:

ابن سینا و پیروان فلسفه او، نفس را «روحانیة الحدوث و البقاء» می دانند. طبق نظرگاه آنان، نفس به صورت یک جوهر تام و تمام، همزمان با خلقت بدن حادث می شود و به بدن تعلق می گیرد. قوای نفس به منزله ابزارهایی اند، که نفس برای تدبیر امور بدن و انجام کارهای خود آنها را استخدام می کند (ابن سینا، ۱۴۰۳ق: ۳۰۸).

۱- نفس حیوانی

۲- نفس انسانی:

۳- نفس قدسی

تمام قوای جمادی و نباتی در قوه ی حیوانی وجود دارد

تمام قوای جمادی، نباتی و حیوانی در قوه ی انسانی وجود دارد.

تمام قوای جمادی، نباتی، حیوانی و انسانی در قوه ی قدسی وجود دارد. نفس در هر مرحله ای دارای قوایی است و این قوا متعدد و متکثرند. بین قوا ارتباطات متقابل و گوناگونی وجود دارد و نفس رابط قواست. نفس همچون نخ تسبیح باعث پیوند قوا و جامع و مجمع و مولف آن هاست. از این رو، بین قوا از طریق نفس ارتباط وجود دارد. مثلاً حواس منبع اطلاعات حس مشترک است. گاه در قوای دیگر تصرف می کند مانند قوه ی متخیله که صور یا معانی را تجزیه و ترکیب می کند. (کارکرد مخزن و حافظ بودن). و گاه کارکرد ارتباطی ریاست و خدمت است. یعنی بعضی قوا خادم یا رئیس دیگری اند. هر چند تمام قوا خادم نفس اند.

#### اطلس سطوح متناظر مقولات معرفتی

| هستی شناسی     | معرفت شناسی | انسان شناسی  | روش شناسی      | هوش            | دین        | دینداری        | اخلاق                            | نفس    | درجات تقوا |
|----------------|-------------|--------------|----------------|----------------|------------|----------------|----------------------------------|--------|------------|
| نور/عقول مجردة | ادراک قلبی  | روح          | شهودی / وحیانی | معنوی          | عقاید      | عارفانه        | مطمئن / فضیلتی / غایتگرا         | قدسی   | خاص الخاص  |
| مثل            | ادراک عقلی  | ذهن/نفس/روان | کیفی           | عاطفی / هیجانی | اخلاق      | محققانه عقلی   | لواحه / حداکثر کردن سود اجتماعی  | انسانی | خاص        |
| ماده           | ادراک حسی   | بدن          | کمی            | فکری/عقلی      | احکام عملی | عامیانه/تقلیدی | اماره/خودگرا/حداکثرسازی سود شخصی | حیوانی | عام        |

(طرح از بهروز رضایی منش، ۱۳۹۱)

### کاربردها:

در جهان قدیم دانشمند تنها در پی "شناخت" بود. نفس کشف و شناخت حقیقت برای او مهم و ارزش مند بود. اما از ویژگی های جهان جدید این است که علم چنان چه در عمل کاربرد و سودمندی عملی نداشته باشد، فاقد ارزش است.

کارکرد "اطلس سطوح متناظر مقولات معرفتی" در جهت تامین اهداف بومی سازی علم یا علم بومی می باشد. همان طور که مدل بوریل و مورگان با دو پیوستار فلسفی و جامعه شناختی ابعاد عینی - ذهنی پیش فرض های فلسفی را نشان داده اند در سطوح متناظر مقولات معرفتی نیز می توان دو بعد عینی و ذهنی را مشاهده کرد. واژگان عینی و ذهنی از ادبیات فلسفه ی یونانی وارد جهان اسلام شده است. واژگان ایرانی اسلامی معادل آن ها "نور - ظلمت" و "غیب و شهود" می باشند.

مفاهیم سه سطحی به نظریه پرداز کمک می کند تا تشخیص دهد موضوع یا مفهومی را که درباره آن کار می کند به کدام یک از سطوح تعلق دارد و نیز به وی می آموزد که در علوم اجتماعی نظریه باید به الزامات و اثرات سطوح دیگر توجه کنند و لا اقل نافی وجود و تاثیرات دیگر سطوح نباشند. به طور مثال کسی که صرفاً به جنبه ها و معیارهای فقهی توجه دارد نباید گمان کند که اگر جامعه معیارهای فقهی را رعایت کند اسلامی و دینی است زیرا به طور مثال در جامعه ای می تواند آمار طلاق بالا باشد و در عین حال چنین جامعه ای از نظر فقهی اشکالی ندارد. در حالی که اگر فقیه دین را با توجه به سطح های بالاتر آن مورد توجه خود قرار دهد متوجه می گردد که جامعه مورد مثال بسیار غیر اخلاقی و لذا غیر دینی است.

### منابع و مآخذ:

- ۱- ابن سینا، (۱۴۰۳)، "اشارات و تنبیهات"، ج۳، تهران: دفتر نشر کتاب
- ۲- احدی، حسن. بنی جمالی، شکوه السادات، (۱۳۷۰)، "علم النفس از دیدگاه دانشمندان اسلامی و تطبیق آن با روانشناسی جدید"، تهران، مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه پیام نور
- ۳- بوریل گیسون، مورگان گرت (۱۳۸۳)، "نظریه های کلان جامعه شناختی و تجزیه و تحلیل سازمان"، ترجمه محمدتقی نوروزی، تهران، سمت
- ۴- پوپر، کارل ر. (۱۳۷۵)، "جهان باز"، ترجمه احمد آرام، تهران، سروش
- ۵- خوارزمی، ابوعبدالله محمدبن احمدبن یوسف (۱۳۸۳)، "مفاتیح العلوم"، ترجمه سیدحسین خدیو جم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
- ۶- رشاد، علی اکبر، (۱۳۸۳)، "مواجهه اجتهادی با دین و اجتهاد دینی توسعه علمی، "پیام حوزه"، قم، شماره ۴۱-۴۲
- ۷- زاهدی، زین الدین، (۱۳۸۶)، "شرح منظومه فارسی"، قم: انتشارات ایران
- ۸- سبزواری، ملاهادی، (۱۴۱۳)، "غررالفرائد"، ج۲، تصحیح: حسن حسن زاده آملی، تهران: نشر ناب
- ۹- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۹)، "علم چیست، فلسفه چیست؟"، تهران، صراط
- ۱۰- سهروردی، شهاب الدین یحیی، (۱۳۹۶)، "مجموعه مصنفات شیخ اشراق"، ج۲، تصحیح و مقدمه: هانری کربن، تهران: انتشارات انجمن فلسفه ایران
- ۱۱- شایگان، داریوش، (۱۳۸۰)، "افسون زدگی جدید هویت چهل تکه و تفکر سیار"، ترجمه فاطمه ولیانی، تهران، فرزانه
- ۱۲- صلیبا، جمیل، (۱۳۶۶)، "فرهنگ فلسفی"، ترجمه: منوچهر صانعی دره بیدی، تهران: انتشارات حکمت
- ۱۳- طباطبائی، سیدمحمد حسین، (۱۳۵۸)، "اصول فلسفه و روش رئالیسم"، با حواشی مرتضی مطهری، قم: دفتر انتشارات اسلامی
- ۱۴- طباطبائی، سیدمحمد حسین، (۱۳۶۳)، "نهاية الحکمة"، تهران: انتشارات الزهراء

- ۱۵- طوسی، نصیرالدین محمد، (۱۴۰۷)، "تجزید الاعتقاد (ضمن کشف المراد علامه حلی)"، قم: مؤسسه النشر الاسلامی
- ۱۶- لالاند، آندره، (۱۳۷۷)، "فرهنگ علمی و انتقادی فلسفه"، ترجمه غلامرضا وثیق، تهران، موسسه انتشاراتی فردوسی ایران
- ۱۷- لوگوف، ژاک (۱۳۷۶)، "روشنفکران در قرون وسطی"، ترجمه حسن افشار، تهران، نشر مرکز
- ۱۸- مصباح یزدی، محمدتقی، (۱۳۶۵)، "آموزش فلسفه"، ج ۲، تهران: انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی
- ۱۹- مطهری، مرتضی، (۱۳۶۶)، "شرح مبسوط منظومه"، ج ۱-۳، تهران: انتشارات حکمت
- ۲۰- هجویری، علی بن عثمان جلابی، (۱۳۷۴)، "کشف المحجوب"، به کوشش محمدحسین تسبیحی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

21. Burrell, G, & Morgan, G.(1979). "Sociological Paradigms and Organizational Analysis: Elements if The Sociology of Corporate Life". London: Heinemann.

